

## تروهای نافر جام علیه زنده یاد بېرک کارمل

به یاد بود سالروز جاویدانگی شادروان بېرک کارمل رهبر خردمند و بی بدیل راه انسانیت و ترقی در جامعه بلاکشیده و ملت مظلوم و بی پناه افغانستان!

تا جایکه دیده میشود در سالهای اخیر در مورد مبارزه سیاسی و فعالیت های حزبی این ابر مرد تاریخ زنده یاد رفیق بېرک کارمل چه قبل از کودتای ثور و چه بعد از هفت ثور و بخصوص در دوران زمامداری و زعامت ایشان به صفت منشی عمومی ح. د.خ. ا و رئیس جمهور ج. د. ا کتاب ها و مقالات زیادی چه در داخل کشور و چه در خارج از کشور بخصوص آنعده از سیاستمداران و نظامیان روسی که در داخل افغانستان حضور داشتند و یا علاقمند سیاست های شوروی وقت بودند، بیشترین نوشته ها و مقالات اینها را بین سالهای ( ۱۹۸۰ - ۱۹۸۶ ) یعنی دوران زعامت ایشان احتوا مینماید.

یک نویسنده و ژورنالیست معروف هندوستانی نوشت:

وقتی از بودا حرف میزنی باید هندوستان را در قرن شش قبل از میلاد خوب بشناسی تا ضرورت ظهور بودا را درک کنی. در غیر آن در قضاوت ات به بیراهه میروی.

حالا زمانیکه راجع به یک شخصیت سیاسی کشور حرف میزنیم باید بدون اغراض شخصی و سیاسی دوران زنده گی سیاسی این رهبران را خوب بشناسیم و قضاوت نمایم.

زمانیکه از مبارزات سیاسی در افغانستان حرف میزنیم، نام بېرک کارمل نیز در میان سیاست و مبارزات سیاسی و آزادی خواهی در افغانستان به میان می آید.

زیرا شخصیت سیاسی شادروان ببرك کارمل پس از شش جدی سال ۱۳۵۸ بوجود نیامده و رقم نخورده است. بلکه ببرك کارمل قبل از هفت ثور و بخصوص بعد از شش جدی ببرك کارمل شده بود و اکثریت مردم افغانستان ایشان را به صفت رهبر يك حزب چپ و مخالف رژیم آن دوران میشناختند و از ایشان حساب میبردند. زیرا ببرك کارمل در دوران استبداد هاشم خانی یکی از پیشکسوتان مبارزات سیاسی دوران خود بود. علاوه بر این که ببرك کارمل عملاً رهبر يك حزب چپ و مترقی بود، از ایشان صدها مقاله سیاسی خوانده ایم که اوضاع جاری کشور را تحلیل سیاسی مینمودند. علاوه بر آن ما همه بخصوص باشندگان شهر کابل شاهدان عینی بودیم و هستیم که فقید ببرك کارمل پیشاپیش در ده ها تظاهرات خیابانی ضد ارتجاع و استبداد حرکت داشتند و با بیانیه های پرشور انقلابی چه در تظاهرات و چه از طریق تریبون پارلمان شنیدیم که ضعف ها و استبداد آن دوران را بی باکانه و بدون ترس از زندان و زنجیر و مرگ بیان میداشتند. همین بود که روشنفکران و مردم آزاده وطن برای ایشان انقلابی پرشور و نطق بی بدیل خطاب مینمودند.

این جسارت ها جمع دانش فطری و توانمندی ببرك کارمل در امر بسیج نیرو های آگاه و روشنفکر افغانستان که روز تا روز بر محبوبیت ایشان می افزود، دشمنان سیاسی ببرك کارمل را به این نتیجه رسانیده بود که در موجودیت این شخصیت آگاه و بادانش نمیتوانند در راس حزب و بعداً در صورت امکان در راس قدرت قرار گیرند.

یکی از دشمنان سوگند خورده ایشان حفظ الله امین که در آن زمان سمت معاونیت حزب جناح خلق را داشت، بود.

حزب د.خ.ا جناح پرچم آن به رهبری شادروان ببرك کارمل در سال ۱۳۵۶ با جناح خلق به رهبری فقید نور محمد تره کی وحدت نمود و پیش شرط این

وحدت همانا اخراج حفیظ الله امین از حزب بود که قرار شد در اولین پلینوم حزب بعد از وحدت حفیظ الله امین از حزب اخراج گردد.

قابل یادآوری میدانم که هر دو جناح حزب بعد از کودتا نظامی ۲۶ سرطان به رهبری سردار محمد داود، متوجه این شدند که حزب میتواند در داخل قوای مسلح کشور نیز نفوذ داشته باشد. در نتیجه این بررسی، حفیظ الله امین با هوشیاری و دوراندیشی در پلانه‌های بعدی که در سر داشت و میخواست از طریق نظامی در اریکه قدرت تکیه زند، بدین ملحوظ و با زیرکی تمام مسوولیت رهبری بخش نظامیان حزب جناح خلق را بر عهده گرفت.

از جانب دیگر ضعف قدرت اداره و رهبری در کابینه سردار محمد داود از یکطرف و توجه نکردن سردار داود به رهبری جناح خلق ح.د.خ.ا، حفیظ الله امین را که حس خودخواهی و جاه طلبی در او رشد سرسام آور داشت بیشتر تحریک نمود تا به هر شکلی که باشد نظام جمهوری داود را سرنگون و قدرت را بدست گیرد.

حفیظ الله امین میدانست که او به تنهایی با نظامی های مربوط این توانمندی را ندارند که رژیم داود خان را سرنگون و قدرت را تصاحب نماید. همین شد که او برای خودش هم پیمانان با قدرت و با نفوذ دیگری در داخل نظام و در خارج از آن جستجو نماید.

امین اولین کاری که کرد با گلبدین حکمتیار رهبر با نفوذ و با قدرت در بین گروه های شورشی آن زمان تماس برقرار نمود و موافقت و همکاری او را در بر اندازی نظام جمهوری حاصل کرد. بعدها دیده شد که حفیظ الله امین با تضمین و میانجگری گلبدین حکمتیار که از قبل با قدیر نورستانی وزیر داخله مقتدر کابینه سردار داود روابط تنگاتنگ داشت معرفی گردید.

حفیظ الله امین بین سالهای ۱۳۵۴-۱۳۵۷ یعنی تا کودتای ثور حداقل دو بار در منزل یکی از افراد اعتمادی اش در خوشحال خان مینه ( افشار کابل )

همراه قدیر نورستانی ملاقات نموده و طرح کودتا و راه رسیدن به این هدف را انجا طرح نموده بود.

ناگفته نباید گذاشت که افشای این نشست چند سال قبل توسط صاحب همین منزل به برادرش که از رفقای سابقه دار حزب و قابل اعتماد میباشد افشا میگردد.

قابل یادآوری میدانم که نوشتن در مورد تاریخ، افراد و اشخاص در يك فضای آزاد حق هر انسان است. کسی نمیتواند مانع نوشتن مطلبی و یا موضوعی که فرد مینویسد شود. اما اصل مهم درین است که کسی حق ندارد رویدادها و حوادث را مطابق ذوق سیاسی خود دستکاری کند و بنویسد. اما کوچک شمردن و باور نکردن در ارزیابی رویدادها نیز انصاف و عدالت نیست. این نکته را بدلیلی نوشتم که خواننده محترم تصور نکند که نویسنده متن برای اثبات حرف خودش و محکوم نمودن حفیظ الله امین بخاطر ارتباطش با گلبدین حکمتیار و قدیر نورستانی وزیر داخله وقت رژیم داود خان چنین حرفی را مینویسد. این در حالیست که امین با جنایات اش که بعد از هفت ثور مرتکب شده بود، محکوم تاریخ بوده و به سزای اعمالش نیز رسیده است.

در چنین اوضاع و احوال، حفیظ الله امین در تبنای با گلبدین حکمتیار و قدیر نورستانی بهترین گزینه برای رسیدن به قدرت را این دانستند که با ترور و کشتن یکی از رهبران ح. د. خ. ا، خشم حزب و رهبری آنرا بر انگیزته و آنها دست به تظاهرات سرتاسری میزنند، و همین علت با تحریک سردار داود از طریق قدیر نورستانی باعث دستگیری و زندانی شدن رهبران ح. د. خ. ا. میگردد و این عملکرد دولت میتواند بهانه ای باشد برای قیام نیرو های نظامی حزب و در نهایت سقوط رژیم.

درین ترور بهترین فرد شخص ببرک کارمل است که در قدم اول مخالف عضویت حفیظ الله امین در حزب است و هم نفوذ و دانش ببرک کارمل در داخل حزب و در اجتماع مانع پلانهای بعدی امین در قدرت میباشد. به اساس

همین پلان که يك گروپ از جانب امین به سرکرده گی عارف عالمیار برای سازماندهی ترور معرفی میگردد و گلبدین دو نفر از تروویستان خود را در اختیار امین و گروپ ترورش قرار میدهد.

در آن زمان شادروان ببرك كارمل در دهلیز دوم منزل اول بلاك ۳۰ مکروریان اول در منزل یکی از رفقای حزبی اش که در اختیار شان قرار داده بود با خانم و فرزندان شان زنده گی مینمودند. همزمان در همین بلاك و در دهلیز اول منزل چهارم، شخصی بنام کپتان انعام الحق گران با فامیل اش زنده گی داشت.

کپتان گران در شرکت آریانا به صفت پیلوت ایفای وظیفه مینمود و از لحاظ چهره حتی قد و اندام شباهت بسیار نزدیک با ببرك كارمل داشت. راوی که خودش در همین بلاك ۳۰ و در دهلیز اول و منزل اول و در خانه خواهرش حضور داشت، چشم دید خود را چنین بیان میدارد:

ببرك كارمل اكثر روز ها با بعضی از رفقای شان در پایان بلاك قدم میزدند و صحبت مینمودند. در آن زمان معمول بود که لباس پیلوتان در خشکه شویی شسته میشد و در منزل شخص ارسال میگردد. اکثراً اتفاق می افتاد که آورنده لباس نزد ببرك كارمل میرفت و لباس را برایش میسپارید. اما ببرك كارمل با خنده آنرا مسترد مینمود و میگفت، دهلیز اول منزل چهارم ببرید آقای گران آنجا زنده گی دارند.

رفیق دیگری میگفت:

برای ما میگفتند که ببرك كارمل حداقل يك موتر ندارد که با استفاده از آن کارهای روز مره و رفت و آمد خود را انجام دهد. ولی من اكثر روزها میدیدم که، رفیق كارمل در موتر فلکس واگون رفت و آمد دارد. بعداً متوجه شدم که این شخص ببرك كارمل نه بلکه کپتان گران میباشد. راوی باز هم میگوید که، لحظه ترور کپتان گران که در ماه اگست سال ۱۹۷۷ اتفاق افتید

من در خانه خواهرم و در همین بلاک ۳۰ دهلیز اول و منزل اول بودم که کپتان گران با خانم و اولاد هایش از موتر پایان شدند و خانم با اولاد ها داخل دهلیز گردیدند و آقای گران موتر را پارک کرد و داخل دهلیز شد. در همین لحظه صدای سه فیر را شنیدیم.

راوی که عضو حزب هم است در ادامه میگوید:

من اولین شخصی بودم که خود را به کپتان گران که در روی زمین افتیده بود رسانیدم، متوجه شدم که زنده است و نفس می کشد و طرف من نگاه میکند. از ایشان پرسیدم که کی بود و آیا آنها را شناختی. ولی متأسفانه که جواب داده نتوانست و جان داد.

ایشان در ادامه بیان داشتند که، در همین دقایق ممکن نفر چهارم و یا پنجم که بالای جسد رسید رفیق نجیب (داکتر نجیب الله بعداً رئیس جمهور ج. ا) بود. بعد از سلام با من گفتم، در مورد این حادثه چیزی میدانی؟ من برایش گفتم که بلی بعضی چیزها را که شنیده ام و حالا دیدم میدانم. با رفیق نجیب داخل منزل خواهرم شدیم و برایش گفتم که، خواهرم میگوید که من دو روز است که متوجه شده ام که دو نفر جوان ریشدار اما با سرهای تراشیده که لباس نورمال وطنی یعنی پیراهن و تنبان و شال بدور شان بود در مقابل بلاک ما به ساعت ها گشت و گزار داشتند. دیگر چیزی غیر نورمال دیده نشده است.

راوی باز هم در ادامه بیان میدارد که، رفیق نجیب با شنیدن این مطلب عاجل با ما خدا حافظی نمود و بطرف دهلیز دوم و خانه رفیق کارمل رفت. همان شد که یکی دو ساعت بعد رفیق وکیل با دو نفر دیگر و با یک موتر آمدند و همراه با رفیق کارمل و داکتر نجیب بجای نا معلوم حرکت نمودند.

از آن روز به بعد ببرک کارمل بصورت نورمال به دسترس قرار نگرفت و حالت نیمه مخفی را اتخاذ نمود. تروریستان نیز خود را برای مدتی مخفی نمودند و آماده گی برای ترور بعدی میگرفتند.

آوازه ترور نافرجام فقید ببرک کارمل در اکثریت جاها بخصوص در بین اعضای حزب پیچید. خودم در یکی از جلسات حزبی حاضر بودم که هدایت کمیته مرکزی حزب را رفیق منشی مبنی بر خنثی نمودن این تبلیغات که گویا هدف دشمن ترور رفیق ببرک کارمل بوده و اشتبهاً کپتان گران را که از لحاظ چهره شباهت زیاد به ببرک کارمل داشت را بگیرند و نگزارند که این حرف ها ادامه یابد و همه شمول گردد.

این بود جریان اولین ترور نافرجام شادروان ببرک کارمل که توسط افراد امین و گلبدین صورت گرفت.

ازینکه ببرک کارمل دیگر بصورت علنی در دسترس نبود، حفیظ الله امین در تبنانی با هم پیمانان اش یعنی گلبدین حکمتیار و قدیر نورستانی برای تکمیل پلان کودتا، آرام نه نشسته و فرد شماره دوم جناح پرچم را که در اردو و رهبری نظامیان نیز رقیب امین به حساب میرفت را نشانه گرفت. و با تاسف که اینبار حفیظ الله امین موفق گردید توسط گماشتگان خود، استاد میر اکبر خیبر را که یکی از پیش کسوتان جنبش مترقی در رهبری حزب بود در شام گاهان ۲۸ حمل سال ۱۳۵۷ به شهادت برساند.

ازینکه راوی خودشان یکی از سابقه داران حزب هستند و بنابر ملحوظات عینی نخواستند این جریانات ترور را بقلم خود شان بنویسند و همگانی سازند، من بخود جرات دادم و آنچه را ایشان بیان داشتند من بدون کم و کاست اینجا نوشتم.

وحیدمژده نویسنده و پژوهشگر سیاسی که چندی قبل ترور گردید، و یکی از اعضای اسبق حزب اسلامی گلبدین حکمتیار بود اظهار میدارد که باری حکمتیار قتل خیبر را کار حزب اسلامی خواند. مژده به نقل از یک منبع استخبارات حزب مذکور می نویسد:

«من هم عضو گروهی بودم که از سوی حکمتیار برای کشتن رهبران حزب دموکراتیک خلق دستور داشتند. دو جوان به نام های عبدالصمد کوچک و داکتر لطیف از جمله کسانی بودند که باید این نقشه را عملی میکردند. مژده از قول آن منبع بلند پایه سازمان اطلاعات حزب اسلامی حکمتیار که نامش رافاش نمی کند ادامه میدهد که لطیف و صمد نخست برای کشتن کارمل کمر بستند. اما آنها انعام الحق گران را اشتبهاً به جای کارمل ترور کردند. سپس آنها چند ماه مخفی شدند و بعداً خیبر را کشتند.

ترور میر اکبر خیبر سر آغاز خونریزی های بعدی در کشور شد که ما همه شاهدان عینی این دوران هستیم.

بعد از ترور رفیق میر اکبر خیبر حزب واحد د.خ.ا با مراسم شاندار و مارش عظیم مراسم دفن را انجام دادند و خواهان آن شدند که دولت باید قاتلین یا قاتلین این ترور را دستگیر و به جزای اعمالشان برسانند.

شواهد عینی نشان میدهد که، بعضی از اعضای کابینه دولت در راس آقای قدیر نورستانی که از قبل آماده چنین فرصت هم بود، سردار داود را که شخص احساساتی و خود خواه نیز بود، تحریک نمودند که رهبران این مارش را که علیه دولت نیز شعار داده بودند زندانی و محکمه نماید. داود خان نیز بدون سنجش و عاقبت نه اندیشی در جلسه کابینه فیصله نمود تا رهبران ح.د.خ.ا را زندانی نماید.

اینجاست که در قسمت دوم پلان هم حفیظ الله امین به هدف میرسد و گام برای مرحله نهایی پلان از قبل تعیین شده اش میگذارد.

در شب کودتا ما همه شاهد هستیم که حفیظ الله امین آخرین فردی بود که زندانی شد و آنهم در آخرین ساعت ها.



پس میتوان گفت که امین چنین فرصت و زمان را از قبل با قدیر نورستانی برنامه ریزی کرده بود. تا او بتواند با مسوولین نظامی تماس حاصل نموده و به گفته خودش فرمان انقلاب را صادر نماید.

آقای سلیمان لایق یکی از رهبران حزب وطن چندی قبل در یکی از مصاحبه هایش با یکی از تلویزون های داخلی در ارتباط به حادثه همان روز چنین بیان داشتند:

زمانیکه من در داخل نظارت خانه ولایت کابل با دیگر رهبران حزب زندانی بودم و تقاضای بیرون رفتن را نمودم در همین لحظه صدای حفیظ الله امین را شنیدم که مرا خطاب نموده و با غرور و اطمینان گفت:

صدای فیر ها را میشنوی. یعنی اینکه قومانده را صادر نموده و کودتا در حال جریان است.

از جانب دیگر در گیر و دار کودتا آقای قدیر نورستانی که ظاهراً با رهبر اولی خود یعنی سردار داود است، در ناحیه پا زخم سطحی برداشته و برای درمان به بیمارستان چهارصد بستر انتقال داده شده است.

عده ای از حزبی های دیروز آگاه استند و خبر دارند که قدیر نورستانی برای محافظین میگفت و خواهش مینمود که از جریان زخمی شدن و هم بستری بودن من در بیمارستان به امین صاحب اطلاع بدهید. اطلاع با جزئیات آن به امین رسید و این در لحظه ای بود که کودتا پیروز شده بود و حفیظ الله امین دیگر به قدیر نورستانی و نقش او در بر اندازی نظام ضرورت نداشت. همان شد که دو نفر از صاحب منصبان معتمد خود را به بیمارستان فرستاده تا صدای قدیر نورستانی را برای همیشه خاموش سازند. امین ممکن برداشت اش این بوده که فردا قدیر نورستانی از او قدرت بیشتر و بالاتر میخواست و یا اینکه ممکن راز ارتباطات اش را با او و گلبدین حکمتیار را افشا مینمود و خود را شریک قدرت میدانست. همان شد که امین او را بقتل رسانید.

اینکه چرا و به کدام دلایل گلبدین با نیرو هایش شامل این کودتا نشدند و یا اینکه امین نخواست، یکی از راز های تاریخ است که امین نگفت و گلبدین نیز تا به امروز در زمینه خاموشی اختیار نموده است.

### دومین ترور نافرجام شادروان ببرک کارمل فقید!

در ماه های اخیر سال جاری سندی که به آن اشد محرم عنوان داده شده بود از طریق رسانه های بیرون مرزی یعنی نشرات کشور چکسلواکیا وقت و استخبارات روسیه امروزی نشر گردید که اتفاقاً از این ترور نافرجام شادروان ببرک کارمل در زمان اقامت شان در پراگ که قبلاً در هیچ جایی از آن یادآوری صورت نگرفته بود، پرده بر میدارد.

درین سند که بنام ( پیک خاص: اشد محرم ) یاد میشود و زیر عنوان سند ۱,۱,۱ شماره گذاری شده و عنوانی حزب کمونیست چکوسلواکیا ترتیب و ارسال گردیده است. و نام زنده یاد ببرک کارمل در آن کود شده را چنین میخوانیم!

... ببرک کارمل در چکوسلواکیا ...

پراگ [پانزدهم نوامبر ۱۹۷۸]

پیوستها:

سند ۱,۱,۱ به حزب کمونیست چکوسلواکیا

D ۲۷.P ۸۹.F.۳۷

پیک خاص: اشد محرم

سکرتريت حزب کمونيست اتحاد شوروی

موضوع: ببرک کارمل

از سوی: اولیانوفسکی

تاييد کنندگان: پونا ماريف، سوسلوف، روساکوف، [ناخوانا]، [ناخوانا]،  
کاپيتینوف، چرنينکو

تهيه و ترتيب و ترجمه محترم داکتر صبور الله «سیاهسنگ»

به سفير اتحاد شوروی با مسول شعبه "سياست بين الملی" کمیته مرکزی  
حزب کمونيست چکوسلواکيا، از نام حزب کمونيست شوروی ملاقات کنید  
و نکات زیرین را به آگاهی وی برسانید:

ببرک کارمل سفير پيشين افغانستان در پراگ، در میان افغانهای باشنده  
کشورهای سوسیالیستی و همچنان کپیتالیستی دست به کارکردهای مشخصی  
میزند. او توجه خود را به تنظیم پرچمی ها، زیر نام مبارزه با رژیم کنونی،  
علیه رهبری حزب دموکراتیک خلق افغانستان و دولت جمهوری افغانستان  
معطوف کرده است و با این هدف میکوشد با هواداران خود در افغانستان،  
در داخل حزب دموکراتیک خلق افغانستان، ارتش، نهادهای دولتی و  
سازمانهای دیگر تماس برقرار ساخته و به بسیج آنها پردازد.

رهبران افغانستان به همچو تحركات ببرک کارمل پی برده و [این عمل]  
واکنشهای منفی را در قبال داشته است. توجه او را به اصل مهمان نوازی  
جلب کنید و نگذارید رفقای شوروی را در موقعیت دشوار در برابر حاکمیت  
کنونی قرار دهد.

امضا

اولیانوفسکی مسول روابط بین المللی حزب کمونیست اتحاد شوروی

در متن دومی و در ادامه بصورت اختصار چنین آمده است!

زندگی پنهانی ببرک کارمل رئیس جمهور سابق افغانستان در جنگل در چکسلواکیا!

در زمستان ۱۹۷۸ تا ۱۹۷۹ رژیم کمونیستی افغانستان به رهبری نور محمد ترهکی گروه سه نفری را برای یافتن و کشتن ببرک کارمل سفیر کبیر افغانستان در چکسلواکیا [هدف از چکسلواکیا در این گزارش کشور های جدا شده چک و سلواک فعلی اند که در آن زمان یک کشور بوده و به نام چکسلواکیا یاد می شد] موظف کرده بود.

مقامات چکسلواکیا برای حفاظت جان کارمل و خانواده اش، او را در یک جنگل در نزدیکی سرحد آلمان شرق مخفی کرده بودند.

خانواده شش نفری کارمل در حفاظت پولیس مخفی چکسلواکیا به سر می برد و بعداً در آسایشگاه بی در یک منطقه دور افتاده کوهستانی جایجا شده و سپس در یک ویلا که زمانی مورد استفاده اردوی شوروی سابق قرار داشت، جایجا شد.

این جزئیات حیرت انگیز در دوسیه ۳۷۰ صفحه ای "اس تی بی" یا پولیس مخفی چکسلواکیای سابق درج است که اخیراً از سوی حکومت جمهوری چک منتشر شده است. این اسناد برای اولین بار از زندگی مخفی ببرک کارمل و خانواده اش در چکسلواکیا پرده برداشته و از حوادث پُر خم و پیچ قبل از رسیدن ببرک کارمل به قدرت در افغانستان حکایت می کند.

از جانب دیگر طبق داده های آن زمانی، پس از برطرف ساختن ببرک کارمل

از مقام سفارت در چکسلواکیا، حفیظ الله امین کسی را بنام یاسین بنیادی که در آن موقع معاون وزارت تعلیم و تربیه بود همراه دو نفر دیگر بصورت پنهانی برای ترور ببرک کارمل به آن کشور میفرستد. مقامات شوروی وقت به کمک و همکاری کی جی بی دریافتند که امین قصد ترور ببرک کارمل را دارد و این موضوع بصورت عاجل به آگاهی حزب کمونیست چکسلواکیا رسانیده میشود.

به اساس این اطلاع دولت چکو سلواکیا بصورت عاجل ببرک کارمل را با فامیل شان در ویلایی دولتی در حومه پراگ جابجا می نمایند. و این سه نفر با دستان خالی دوباره نزد امین برمیگردند.

دومین اقدام به ترور شادروان ببرک کارمل توسط حفیظ الله امین نیز به نتیجه دلخواه او نمیرسد و نامش علاوه بر دیگر القاب بنام تروریست نیز ثبت تاریخ سیاسی کشور میگردد.

سومین پلان ترور ببرک کارمل فقید توسط کودتاچیان ۱۴ ثوری ( موافقین به اصطلاح پلینوم هژدهم حزب ) به هدایت شخص گرباچف صورت میگردد.

در مورد این ترور نافر جام من با چند تن از بزرگواران و شخص راوی در زمینه صحبت هایی داشتم که در نتیجه فیصله گردید تا جریان را بصورت مفصل بازگو نمایم، ولی از افراد نام نگیرم. دلیل اولی و اساسی آن اینست که آنها از لحاظ امنیتی شاید مصونیت نداشته باشند و مورد آزار و اذیت روحی و جسمی از جانب طرفداران شادروان ببرک کارمل قرار گیرند. بدین خاطر من شخصاً به صفت انسان متعهد و آگاه، هیچ آرزو ندارم تا با نوشتن این حقیقت باعث اذیت و آزار جسمی آنها گردم.

این حادثه در روزهایی اتفاق می افتد که رفیق کارمل از رهبری حزب کنار زده شده اند؛ ولی هنوز رئیس شورای انقلابی هستند؛ و همزمان در همین

روزها چند محفل و مراسم نیز در شهر کابل از جانب رهبري حزبي و دولتي برگزار گردیده است.

در يکي از روزهاي خاص و از قبل پلان شده، سه نفر از اعضاي بلند پایه حزبي و دولتي موظف ميگردند تا ترور را با همکاري يك نشان زن ماهر روسی که از مسکو هدایت داشت انجام دهند.

آنها پلان ترور را ترتیب و در منزل اقاي صوفي زاده تاجر معروف که همان وقت يکي از مهمانخانه هاي وزارت امنيت دولتي بود، جابجا ميشوند. منزل اقاي صوفي زاده را همه ميدانند که بين تعمير سفارت ايران و منزل سردار نعیم خان برادر داود خان موقعيت دارد که خانه رفیق کارمل نیز متصل منزل نعیم خان قرار داشت.

پلان را طوری سازمان داده بودند که، موتر حامل زنده ياد ببرک کارمل زماني که در مقابل خانه صوفي زاده ميرسد. راه بندان مصنوعي يا ساخته گي را که از قبل آماده گي داشتند ايجاد ميکردند تا با توقف طولانی تر موتر در محل، نشان زن با خاطر آرام از داخل منزل، کارش را انجام دهد. قسمي که در بالا تذکر دادم و تکراراً مینویسم که، نشان زن يا سنایپر ماهر روسی با تفنگ مخصوص ساخت ایتالیا همانجا با سه فرد دیگر حضور دارند، سه نفر که يکي شان قبلاً وفات نموده و دو دیگر زنده هستند، زماني که اين حادثه را با جزیات آن که من مینویسم و میخوانند. باور دارم که هر لحظه مو بر اندام شان راست ميگردد. همه باور داريم که حقيقت هيچگاه پنهان نمي ماند و روزي افشاه و رسانه ی ميگردد. ولي آنها همان لحظه مست چوکی و قدرت بودند و اين روز را بخواب هم نمیدیدند.

به هر حالت، موتر عامل رفیق کارمل در محل از قبل تعيين شده توقف داده ميشود و بهانه هم راه بندان است. از قضا و از خوش قسمتی رفیق کارمل و بد قسمتی گرباچف و گروپ ترورش، در همين لحظه و بر حسب تصادف يکي از رفقای مسوول در وزارت امنيت و شخص با قدرت در آن زمان و

از اردنمندان خاص رفیق کارمل و یکی از مخالفین کودتا ( به اصطلاح پلینوم هژده) تصادفاً در محل میرسد و زمانیکه متوجه میشود که موتر رفیق کارمل در راه بندان گیر مانده با سرعت موترش را پهلوی موتر رفیق کارمل متوقف میسازد و خودش همراه بادیگارد هایش تلاش مینمایند تا راه بندان ساختگی را رفع نمایند. حقیقت هم همین است که این رفیق اصلاً از پلان ترور آگاهی ندارد. فقط معجزه بی او را برای رفیق کارمل فقید می‌رساند؛ و ایشان از تیر رس آن نشان زن دور میشوند. با این تصادف پلان نافر جام و ناجوانمردانه گر باجف با گروپ جانب افغانی اش خنثی میگردد؛ و آنها برای پلان بعدی آماده گی میگیرند.

باید یادآور شد که، این پلان و چگونگی افشای آن بر میگردد به همین رفیق حزبی که بر حسب تصادف در محل ترور میرسد. فردای آن روز یکی از همین سه نفر که در منزل صوفی زاده حضور داشتند، نزد راوی آمده و شکایت گونه میگوید که:

تو از پلان ترور آگاهی داشتی که خود را به محل و به موقع رساندی و جلو ترور ببرك کارمل را گرفتی؟. آنجاست که راوی از جریان حادثه و پلان مکمل آن با اشتراك این سه نفر دیگر آگاه میشود.

### **چهارمین ترور نافر جام زنده یاد ببرك کارمل!**

قابل یادآوری میدانم که، این ترور نافر جام زمانی توسط شوروی ها و از طریق دشمنان قسم خورده داخلی پلان گردید که هنوز رفیق کارمل به شوروی یا روسیه تبعید نگردیده بودند و به صفت رییس شورای انقلابی ایفای وظیفه مینمودند.

در آن زمان من در سازمان صلح و همبستگی ج.د.ا ایفای وظیفه مینمودم و دفتر ما متصل وزارت خارجه ج.د.ا قرار داشت و دفتر مرکزی این سازمان در تعمیری که مربوط سردار نعیم خان بود موقعیت داشت.

قابل تذکر میدانم که زنده یاد ببرک کارمل در تعمیر پهلوی سازمان صلح و همبستگی با فامیل شان آزمان زندگی می کردند که بعداً دفتر ملل متحد آنجا انتقال نمود.

از طریق یاوران زنده یاد ببرک کارمل به شادروان امتیاز حسن خبر رسیده بود که تمام محافظین خانه رفیق کارمل را که مردمان معتمد و قابل اطمینان بودند تبدیل و همه افراد جدید را که اصلاً نمیدانند کی و از کجا هستند و آنها را بدون سلاح بنام محافظ جابجا نموده اند.

و همزمان یاوران رفیق کارمل هر یک رفیق رسول و رفیق حسین که هر دو حیات دارند و شاهدان عینی آن حوادث هستند را نیز خلع سلاح نموده بودند.

من در دفتر کارم نشسته بودم که زنگ تلیفون به صدا در آمد. گوشی را برداشتم، زنده یاد رفیق امتیاز حسن در همان وقت به صفت معاون سازمان صلح و همبستگی ج.د.ا وظیفه داشتند و خطاب به من گفتند:

عاجل به دفتر داکتر صاحب بیا. منظور شان دفتر شادروان داکتر صاحب اناهیتراتب زاد بود که آن وقت علاوه بر مسوولیت سازمان دموکراتیک زنان افغانستان، رئیس سازمان صلح و همبستگی ج.د.ا نیز بودند. عاجل خود را به دفتر ایشان رسانیدم. بمجرد دیدن من بصورت مختصر رفیق امتیاز حسن گفتند:

از منابع موثق اطلاع رسیده که قصد ترور رفیق کارمل را دارند. موتر رفیق X را که نمبر پلیت وزارت را دارد می گیری و در آدرس های مشخص که بر ایم سپردند میروی و سلاح را در موتر گذاشته می آوری.

در طول چند ساعت سلاح ها جمع آوری گردید و آنها را بطور مخفیانه از دیوار سازمان صلح و همبستگی به منزل رفیق کارمل رسانیدیم؛ و پنج نفر از جمله خودم در همان روز و با استفاده از تاریکی شب به کمک یاوران



رفیق کارمل داخل خانه شدید، طوریکه محافظین متوجه دخول ما نگردیدند. و برای مدت یکماه شب و روز آنجا ماندیم.

یکی دو روز بعد از داخل شدن ما به منزل زنده یاد رفیق کارمل، از طریق رفقای مسول اطلاع رسید که پلان طوری است که از کلینک کمیته مرکزی حزب که در عقب منزل شادروان رفیق ببرک کارمل موقعیت داشت، شبانه چند نفر با لباس ملیشه بی بالای رفیق کارمل حمله می نمایند و ایشانرا به قتل میرسانند. ازینکه یاوران رفیق کارمل خلع سلاح هستند و محافظین دهن دروازه نیز سلاح ندارند. پس بدون مقاومت میتوانند به هدف شان نایل آیند و در بیرون حادثه قتل و ترور زنده یاد ببرک کارمل را دولت طوری انعکاس دهند که گویا ضد انقلاب دست به این توطئه زده و ایشان را ترور نموده اند. در طول همین مدت یک ماه که ما آنجا در منزل رفیق کارمل موقعیت داشتیم همه دیدیم و شاهد آن بودیم که چند بار دیده شد که از طرف روز بالای بام کلینک افراد مختلف بالا شده و موقعیت خانه رفیق کارمل را ارزیابی می نمایند. ازینکه آنها متوجه ما شدند و دانستند که افراد مسلح داخل منزل هستند و بیست و چهار ساعت همه جا را زیر نظارت دارند. اقدام به حمله نمودند. زیرا میدانستند که با مقاومت ما روبرو شده و با صدای فیر ها همه پوسته های اطراف آنجا واقف میگردند.

به این شکل چهارمین پلان ترور رفیق کارمل خنثی گردید؛ و ما بعد از یکماه از منزل ایشان خارج شدیم.

چرا هدایت این ترور از جانب شوروی ها و شخص گرباچف صورت گرفت که بعدا گرباچف از ان منصرف شد!

در قدم اول گذری مینمایم به نامه های یلتسن و گرباچوف.

از نخال به دالبایوب یا از گرباچف به یلتسن نام مجموعه نامه هایست که دو رهبر دونمایه روسیه به همدیگر نگاشته اند و این اثر توسط سرگی ایوانف

تحلیل گر مسایل تاریخی کریملین به وسیله بنگاه نشراتی امیر صغیر در شهر قلاب تاجیکستان نشر شده است. بخشهای این نامه ها مربوط به اوضاع وقت افغانستان می‌شود.

ما شاهد آن هستیم که در ماه سپتامبر سال ۱۹۸۵ نخستین گامها در بیرون رفت نیروهای نظامی شوروی از افغانستان درج برگه های دیپلوماسی پنهانی و ناگفته میان دولت های اتحادشوروی سابق و جمهوری دموکراتیک افغانستان گردیده است.

گرباچف نامه ی خود را از مصاحبه زنده یاد ببرک کارمل مبارز آهنین و ابرمرد بزرگ سیاست و انقلاب آغاز می کند.

«ببرک کارمل درین مصاحبه به سنگیروف گفت:

در ”پراودا” حقیقت وجود ندارد. نجیب الله دروغ می گوید که گویا من مخالف خروج قشون شوروی از افغانستان بودم، گویا من به گرباچف اعلام نمودم که هرگاه صد هزار عسکر تانرا از افغانستان خارج کنید، در آینده مجبور خواهید بود که در افغانستان دوباره با یک ملیون سرباز بر گردید. این یک دروغ محض است. من، البته، باید این ادعا را رد کنم، اما با در نظر داشت اوضاع پیچیده در افغانستان و کشور شما، به این امر دست نخواهم زد...»

برای اعلام این هدف مهم و سرنوشت ساز دیدار پنهانی هیأت عالی رتبه افغانی با مقامات بلندپایه ی اتحاد شوروی سابق به تاریخ ۸ سپتامبر سال ۱۹۸۵ و گفتگوهای داغ یکروزه در مهمانخانه های ویژه در تپه های لینن روی سرنوشت جنگ و صلح در افغانستان و برگشت نیروهای نظامی شوروی سابق از کشور و در روشنی همان گفتگوها زمینه برای کنارزدن زنده نام ببرک کارمل فقید از مقامات رهبری حزبی و دولتی هموار گردید. اما دیده میشود که نتیجه این صحبت ها بین ببرک کارمل و گرباچف او را و امیدارد که از ترور ببرک کارمل صرف نظر نماید.

گرباچف به استناد این ملاقات به یلتسن می نویسد:

من قبلاً پیشنهاد کی جی بی را مبنی بر حذف فزیک ببری کارمل تائید کرده بودم؛ اما پس از این ملاقات او را یک آدم آهنین و باور مند به ایده ها و وطنش یافتم.

پس از این ملاقات من دستور حذف فزیک ببری کارمل را لغو کردم و به رهبران افغان گفتم هنگام سبکدوشی او خدمت، احترام و حرمت به شخصیت بلند او را مراعات کنید.

به استناد این اسناد دست اول و معتبر زیر عنوان نامه های گرباچف به یلتسن، باید پذیرفت که محو فزیک ببری کارمل از جانب رهبری کی جی بی به گرباچف پیشنهاد میگردد و گرباچف نیز در زمینه موافقت خود را اعلام میدارد.

در فرجام میخوام بنویسم که، نسل باقی مانده از حزب مادر یعنی حزب دموکراتیک خلق افغانستان وظیفه دارد علاوه بر تحقیق و تجسس، بر آنچه دیده و شنیده نیز صادقانه بنویسد و سعی نکنند دیده ها و شنیده های خود را در نوشته های دیگران جستجو نمایند.

روی این اصل من بر خود لازم دیدم تا آنچه را در ارتباط به ترورهای نافرجام زنده یاد ببری کارمل و ترور شادروان استاد میر اکبر خیبر، به چشم دیده بودم و به گوش شنیده با امانت داری کامل و به اساس وجدان بدون کم و کاست بنویسم. تا باشد آنده از رفقای ما که درین موارد دانستنی ها بیشتر میدانند و یا بیشتر ازینکه من در بالا زیر عنوان ترور های نافرجام زنده یاد ببری کارمل تحریر نمودم، بنویسند و این رسم را بمیان آورده و در غنامندی این مطلب افزود نمایند.

داکتر حیدر عدل، لندن، نوامبر ۲۰۱۹

نوت:

ترجمه بعضی اصطلاحات روسی:

نخال: چشم سفید

دالبایوب: لعنتی

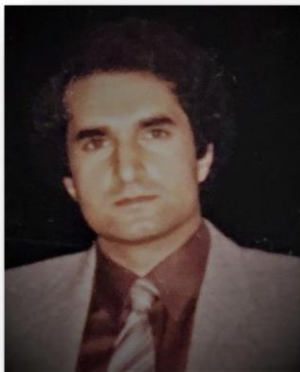
پراودا: ارگان نشراتی حزب کمونیست

تپه های لینن: جای که مقامات قصر کرملین در زمان شوروی سابق زندگی می کردند.

ترجمه: محترم عظیم بابک

## بیوگرافی مختصر !

من داکتر حیدر عدل در ماه قوس سال ۱۳۳۶ هجری شمسی در ناحیه اول شهر کابل در یک خانواده متمدن بدنیا آمدم و مکتب ابتدائیه را در قوس سال ۱۳۵۰ بپایان رسانیدم و سند فراغت خود را بدرجه عالی از مکتب سید جمال الدین واقع کارته چهار بدست آوردم. بعداً شامل لیسه حبیبیه کابل شدم و در سال ۱۳۵۶ از آن لیسه فارغ گردیدم و سپس شامل فاکولته انجیری شدم.



نسبت شرایط اختناق دوران امین مانع ادامه تحصیل من شد و من جبراً تحصیل را رها و مخفی شدم.

در سال ۱۳۵۹ چند ماه قبل از شش جدی به کشور بلغاریا رفتم و در سال ۱۳۶۵ در رشته حقوق از پوهنتون صوفیه به درجه ماستری فارغ و به وطن برگشتم.

برای مدتی محدودی در شعبه تبلیغ و ترویج کمیته مرکزی ح د خ ا مقرر گردیدم. ولی بنابر اختلافات درون حزبی از آنجا اخراج و بعد از مدتی در سازمان صلح و همبستگی ج د ا در راس یکی از شعبات آن سازمان تعیین گردیدم.

بعد از مدت یک سال و نیم از اجرای وظیفه در آن سازمان در سال ۱۳۶۷ شامل دوره مکلفیت عسکری شدم و بعد از یکسال خدمت زیربیرق ترخیص و دوباره در همان سازمان تقرر حاصل نمودم. اما با کمتر از یکسال وظیفه در آن محل از کار اخراج و خانه نشین شدم.

در سال ۱۹۹۰ با اخذ بورس تحصیلی دوره دوکتورا عازم مسکو شدم و در سال ۱۹۹۶ از انستیتوت روابط بین المللی مسکو دیپلوم دوکتورا را در رشته حقوق بین الدول اخذ نمودم.

ازینکه شرایط برای ادامه کار در داخل افغانستان مساعد نبود و طالبان در قدرت بودند، من مجبور شدم مهاجرت را پذیرفته و به انگلستان پناهنده و الی امروز در شهر لندن زنده گی دارم.

### در مورد زنده گی حزبی من!

در سال ۱۳۵۴ عضویت پر افتخار ح د خ ا را حاصل و بعد از یکسال و نیم به صفت کادر حزب در سازمان حزبی ناحیه دوازدهم وقت که لیسه حبیبیه نیز جز آن بود، مسوولیت های معینی داشتم.

بعد از هفت ثور برای مدت چهار ماه به صفت کارمند حرفوی حزب در همان ناحیه اجرای وظیفه نموده و بعد از آن مخفی شده و به ولایت بغلان در شهر پلخمری مسکن گزین گردیدم و افتخار دارم که الی سفرم به بلغاریا برای ادامه تحصیل، عضو ارتباطی بین ولایت بغلان و مرکز بودم و دستاتیر حزبی را هر هفته از کابل به بغلان و بر عکس ان انتقال میدادم.

با بدست آوردن يك بورسیه تحصیلی، عازم بلغاریا شدم و بعد از مدتی به صفت مسوول کمیته مخفی سرتاسری حزبی که در حدود سه صد رفیق حزبی در آنجا تحصیل مینمودند تعیین گردیدم.

بعد از شش جدی نیز در مسوولیت های حزبی الی ختم تحصیل ادامه دادم و همزمان درین مدت به صفت رئیس اتحادیه محصلین افغان ها در بلغاریا نیز ایفای وظیفه مینمودم.

بعد از ختم دوره تحصیل به کابل آمدم و کدام مسوولیت حزبی نداشتم. تا اینکه در جلسات رای پرسی و همه پرسی که در سازمانهای حزبی از جانب کمیته

مرکزی حزب راه اندازی شده بود، مرا به جرم واقعیت گویی از حزب اخراج و از وظیفه دولتی نیز سبکدوش نمودند.

چند ماه بعد از اخراج از حزب، باز هم مرا به جرم اینکه نامه سرگشاده عنوانی منشی عمومی ح د خ ا (داکتر نجیب الله) تحریر نموده بودم به زندان کشاندند.

بعد از آزادی از زندان، نظر به امر داکتر صاحب نجیب حق کار در هیچ اداره رسمی و دولتی را نداشتم و مدت ها خانه نشین بودم. اما در همین زمان عضویت حزب مرا اعاده نمودند؛ ولی هرگز من به کدام جلسه حزبی اشتراك ننمودم.

زمانیکه در انگلستان در سال ۱۹۹۸ رسیدم ارتباطات خود را با رفقای حزبی

تامین نمودم و این افتخار را دارم که در سال ۱۹۹۹ اولین هسته حزبی را بنیان گذاشتم و به تعداد صد رفیق از اعضای سابق ح د خ ا را در يك سازمان دور هم بسیج نمودم. و اولین سازمان حزبی فعال در انگلستان شروع به فعالیت نمود اما با تأسف امروز با شاخه های جدا شده نفس میکشند.